



موضوع بحث، تفسیر خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه با شرح محمد عبده یا خطبه ۲۳۴ نهج البلاغه با ترجمه فیض الاسلام بود که آن را خطبه «قاصعه» می نامند. در قسمت گذشته، بحثی پیرامون دو صفت عزت و کبریائی (سربلندی و بزرگواری) داشتیم که این دو صفت مخصوص خداوند است و هر یک از بندگانش اگر بخواهند با خدا در این دو صفت منازعه و مقابله کنند و خود را عزیز و بزرگ بشناسند، مطرود و مسفور از درگاه الهی می شوند.

اکنون به ادامه خطبه می پردازیم:

درسهای از نهج البلاغه

«ثم اختر بذلك ملائكة المقربين ليعبر المتواضعين منهم من المستكبرين».

و آنگاه با این (دو صفت عزت و کبریائی) فرشتگان مقربین خود را آزمایش نموده تا متواضعین آنها را از مستکبرین و خودخواهان جدا سازد.

آزمایش فرشتگان

خداوند با این دو صفت عزت و کبریائی که مخصوص خود بود، ملائکه ای را که مقرب درگاهش بودند امتحان نمود تا اینکه معلوم شود، ملائکه متواضع کدامند و خودخواه و مستکبر کدام.

در مورد شیطان بحثی هست که آیا شیطان جزء ملائکه است یا نه؟ از اینکه در آیات زیادی آمده است که خداوند دستور داد به ملائکه که سجده کنند برای آدم و همه ملائکه سجده کردند جز ابلیس که اطاعت نکرد، از ظاهر این آیات چنین بر می آید که ابلیس هم از ملائکه است. ولی برخی از مفسرین به آنکه ابلیس گری تمسک کرده اند که در باره شیطان می گویند: «استعدوا لابیس کیان من الجن ففسق عن امره». تمام ملائکه سجده کردند، جن ابلیس که از جن بود نسبت به امر پروردگارش فسق ورزید و اطاعت نکرد، و چون در این آیه گفته شده است که ابلیس از «جن» است، پس جنس فرشته نمی تواند باشد. البته احتمال هم دارد که مقصود از «جن» موجود پوشیده و مخفی باشد (زیرا معنایش همین است) و چون ملائکه هم از موجودات پوشیده و پنهانی هستند لذا هیچ منافاتی ندارد در عین حال که ابلیس از جن است، از ملائکه یا جنود خداوند هم بوده باشد.

ملائکه یعنی موجوداتی که وسائط فیض اند و مقرب درگاه خداوند می باشند؛ اتفاقاً شیطان هم خیلی مقرب بوده و شش هزار سال عبادت خدا می کرد، اما یک آن، تکبر و خودبزرگ بینی، چنان او را به زمین زد که برای همیشه از درگاه الوهیت مطرود و مسفور شد و مورد لعنت ابدی قرار گرفت.

آزمایشی که خداوند برای جدا کردن متواضعین از مستکبرین قرار داد همین بود که آدم را از یک مشت خاک آفرید، آنگاه از آنها خواست که سجده کنند و در برابر این مخلوق خدا سر به تعظیم و کرنش فرود آورند؛ البته ممکن است کسی خیال کند که شاید خداوند نمی دانسته است که

چرا شیطان را خنده شدی؟

آیه الله العظمی منتظری:

فَوَاصِلًا إِلَى اللَّهِ
مَلَائِكَةُ الْقَرِيبِينَ ، بِمِيزَانٍ يُوزِنُونَ بِهِمْ مِنْ الشُّكْرِينَ ،
فَمَا لَ شُفَاعَتُهُ وَمَا أَلْمَأُذُنُ لِيُضْمَرَ أَلْمَأُذُنُ وَتَحْوِيلُ بَابِ الْمُبْرَبِ :
إِلَى خَالِئِ بَشَرَاتِنَ طِبِينِ ، فَإِنَّهُ تَوَلَّى وَهَمَّ وَبُؤْسَ دِينِ
تَقْوَاهُ لَمْ يَسْجُدْ ، فَصَدَّقَ الْمَلَائِكَةَ كُلَّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا ابْلِيسَ
أَعْرَضَ عَنِ الْبَيْتِ مَا فَخَّرَ عَلَى آدَمَ طَلِبًا ، وَتَسَبَّ عَلَيْهِ لِأَسْمَاءِ
سَدَّقُوا أَنَّهُ أَمَّا النَّحِيبِينَ ، وَسَلَفَ الشُّكْرِينَ ، الَّذِي تَخَلَّجَ
أَنَسَ النَّصِيبِ ، وَنَادَى اللَّهُ وَذَا الْجَبْرِ يُرَى ، وَآدَرَغَ
يَأْسَ الْعُرَى ، وَسَلَخَ رِيَاحَ الدُّنَى .
أَلَا تَرَوْنَ كَيْفَ صَغَّرَهُ اللَّهُ بِكِبَرِهِ ، وَوَسَّعَهُ اللَّهُ
بِزُفْرِهِ ؟ جَمَلٌ فِي الدُّنْيَا مَدْمُومًا ، قَاعٌ لِي فِي الْآخِرَةِ
سَوِيْرًا .

کدام یک مستکبر است و کدام متواضع! ولی چنین نیست، زیرا خداوند از باطن همه کس باخبر است، پس این آزمایش چه فایده‌ای دارد؟ فایده‌اش این است که درون و باطن اشخاص نمایان گردد و برای دیگران عبرت باشد. گرچه گاهی آزمایش برای خود شخص هم لازم است، الآن ممکن است خیلی از افراد که دستشان به جایی بند نیست و قدرتی ندارند، خیال کنند که خیلی آدم خوب و بی‌آزاری هستند ولی اگر روزی خداوند آنان را بخواهد آزمایش کند و قدرتی به آنها بدهد، برای خودشان نیز مشخص می‌گردد که باطنشان چقدر سالم بوده و چقدر نام سالم. بنابراین، امتحان برای این است که آن استعداد های درونی بروز پیدا کنند و باطن اشخاص نمایان گردد تا مبه‌روی شود هر که در او غش باشد.

«فقال سبحانه وهو العالم بمضمرات القلوب ومحجوبات الغيوب: ائنی خالق بشرأ من طین».

پس خداوند سبحان که خود دانا است به باطن دلها و پوشیده های عالم غیب، فرموده: همانا من بشری را از گل خلق خواهم کرد.

خلقت انسان

در این فراز از خطبه برای اینکه اشکالی پیش نیاید که خداوند چرا می‌خواست متواضعین را از مستکبرین جدا سازد و تمیز داده شود و برخی فکر نکنند که چیزی بر خداوند پوشیده است، حضرت امیر علیه السلام یک جمله معتبره ای به کار برده اند که پاسخ این اعتراض است. می‌فرمایند: خداوند به آنچه در ضمیر و نهان دلها است و به آنچه پوشیده شده است بوسیله پرده‌ها و حجب در عالم غیب، عالم و دانا می‌باشد. خداوند با علم به اینکه در آینده چه می‌شود، با این حال برای امتحان و آزمایش فرشتگان که در عالم خودشان از یکدیگر تمیز داده شوند فرموده: بدرستی که من خلق کننده هستم بشری را از گل.

«فاذا سؤنه ولفخت فیه من روحي ففعوا له ساجدين».

پس چون ساختم او را و از روح خود در او دمیدم، سجده گران پیش او بیفتید.

دستور سجده برای آدم

در ادامه آن آیه شریفه، خداوند دستور می‌دهد به ملائکه اش که پس از کامل شدن خلقت انسان، و دمیدن روح در او، پیش او بسجده بیفتند، و برای اظهار تواضع و اطاعت خداوند، کرنش کنند.

سؤنه: معنای تسویه، کامل کردن است. یعنی آن هنگام که اعضا و جوارح انسان را تکامل بخشیدم و او را به صورت کاملی از نظر اعضای جسمی و عقلی در آوردم.

لفخت فیه من روحي: خداوند می‌فرماید و آن هنگام که از روح خودم در

او دمیدم. البته خداوند که جسم نیست تا چیزی را بعد ولسی این کنایه است. چون در کلام عرب روح از منخ ریح است و همانگونه که ریح (باد) چیز لطیفی است که می‌دمد و عرب آن را با روح از یک خانواده می‌داند لذا گویا در بدن بی روح، یادی دمیده می‌شود که جان می‌گیرد. این برای تقریب ذهن ما است و گرنه روح یک موجود مجرد کاملی است که اصلاً از منخ عالم ماده نیست و حیات و زندگی انسان بواسطه روح است ولی خداوند برای اینکه با زبان خود مردم با آنها سخن بگویند و تا اندازه‌ای مطلب را به آنان بفهماند از این کنایه استفاده کرده است.

چون که با کودکی سر و کارت فساد

پس زبان کودکی می‌سپارند گشتاد
آری! چون اعتراب خیال می‌کردند روح و ریح از یک منخ هستند و باد را وقتی که می‌خواهند در ظرفی جا بدهند آن را می‌دمند لذا تعبیر «لفخت فیه من روحي» آمده است تا اینکه مطلب را به زبان آنان، به همان اندازه که درخور فهم و ادراکشان است، به آنها بفهمانند.

«فسجد الملائكة کلهم اجمعون الا ابليس».

پس تمام ملائکه به سجده افتادند مگر ابلیس را.

تخلّف ابلیس از سجده کردن

تا اینجا نیز حضرت از قرآن اقتباس کرده و تا چیزی را از آیه ۷۴ سوره «ص» بیان کرده است که هم مطلب خود را برساند و هم از خود قرآن استفاده کرده باشد و این را در بلاغت «اقتباس» می‌نامند که بسیار شیرین و بدیع است.

در هر صورت آیه می‌فرماید که پس از دستور خداوند، تمام ملائکه، همگی به سجده افتادند و در برابر امر پروردگار خاضع و خاشع شدند و با اینکه مقامشان شامخ بود و مقرب درگاه خداوند بودند با این حال هرگز تخلّف نکردند و در مقابل دستور خدا کرنش نمودند و برای آدم به سجده افتادند. البته همچنان که از قرآن استفاده می‌شود که خداوند همه اسماء را به آدم تعلیم کرد «وعلم آدم الأسماء کلها»، پس آدم کانون علم شد و ملائکه در حقیقت برای علم سجده کردند و تواضع نمودند و این مقام علم و عظمتش را می‌رساند که آدم خاکینی با اینکه از خاک کناری خلق شده است اما چون دارای مقام علمی است و احاطه علمی به تمام موجودات دارد، به یک اعتبار ملائکه در مقابل این علم و دانش باید کرنش کنند و چنین هم شد؛ مگر شیطان که رانده شده درگاه خدا است، از این دستور الهی تخلّف ورزید و بر آدم تکبر کرد.

«اعترضه الحمیة فافتخر علی آدم بخلقه و تعصب علیه لأصله».



کسی که شالوده تعصب را بنا نهاد و با خدا در ردای کبریا و جبروت منازعه کرد.

بنیانگذار برتری نژادی

شیطان آن کسی است که اساس و بنیان عصبیت و برتری نژادی را بنا نهاد و نخستین پایه های فخر فروشی را ریخت زیرا او اولین کسی بود که به خلقت و آفرینش خود ساز کرد و فخر فروخت و از اطاعت پرورد گارش سر باز زد. اوردای جبروت و غالب بودن را که مختص خدا است، خواست در بر کند. در اینجا عزت و کبریا را به لباس تشبیه کرده است که تمام بدن را احاطه می کند، گویا می خواهد بگوید این بزرگواری و جبروتیت فقط از آن خدا است و مانند عبانی است که بر خداوند احاطه دارد؛ البته این کنایه از آن است که کسی را حق منازعه در این صفت نیست و شیطان خواست غاصبانه مقداری از این لباس را در بر کند و خواست بگوید: من هم غالبم و من هم در پوشش جبروتیت شریکم! ولی خداوند او را طرد کرد و از درگاه مقدسش راند.

الجبروت: جبریت و جابر بودن یعنی غالب بودن.

«وادع لباس التعز و خلع قناع التذلل».

و فرمود کرد لباس عزت و بزرگواری را و برکنند از خود پوشش افتادگی و تذلل را.

خود بزرگ بینی شیطان

اذع: درع همان زره است. «وادع...» یعنی لباس محکم عزت و سرپوشی را که مخصوص خداوند است، در بر کرد و پوشید. شیطان با کمال وقاحت در برابر خداوند ایستاد و گفت: تو مرا از آتش آفریده ای، پس من در برابر یک انسان خاکمی کرنش نمی کنم!

قناع: در میان عربها رسم بوده که وقتی یک نفر می خواست در مقابل کسی خاضع باشد، یک قناع (مقنعة) کوچکی را روی سرش می انداخت و این قناع پوشیدن دلیلی بود بر اینکه تسلیم امر آن فرد است. پس پوشیدن این قناع، کنایه از اظهار کوچکی و تواضع در برابر بزرگتر است. و چون مخلوق خدا نباید در مقابل خدا حالت تذلل و رام بودن را داشته باشد، ولی شیطان این روحیه رام بودن را از خود بدور کرد لذا حضرت این جمله را بیان فرمودند که گویا پوشش تواضع و خاکساری را از بدن خود برکنند و بدور انداخت.

«الا ترون كيف صغره الله بتكبره، ووضعته بشرقه، فجعله في الدنيا مدحوراً وأعدله في الآخرة سعيراً».

آیا نمی بینید چگونه خداوند او را بواسطه تکبرش کوچک و حقیر کرد و برای بلند پروازیش، او را پائین آورد، پس در دنیا از رحمت خود دورش ساخت و در آخرت برایش آتشی برافروخته مهیأ ساخت.

عارض شد شیطان را غیرت جاهلیت پس افتخار کرد بر آدم به خلقت خودش و تعصب نشان داد بواسطه اصل و ریشه اش.

تعصب و فخر فروشی شیطان

آن چیزی که باعث شد، شیطان از سجده کردن در برابر آدم و اطاعت فرمان الهی، سر باز زند و تخلف ورزد، همین عصبیت جاهلیت و غیرت احمقانه بود. شیطان نگاهی به آفرینش خود کرد و مقایسه با آفرینش آدم نمود، دید که خودش از آتش خلق شده و آدم از خاک کدره از این روی تکبر ورزید و بر آدم علیه السلام فخر فروخت و بواسطه اصل و ریشه اش که از آتش بوده، تعصب نشان داد و بدینسان از رحمت الهی برای همیشه محروم شد و مورد غضب و لعنت و نفرین خداوند قرار گرفت.

«فعدوا لله امام المتعصبين وسلف المستكبرين».

پس این دشمن خدا، پیشوای متعصبان و پیشرو مستکبران است.

امام متعصبان

حضرت گویا در این جمله می خواهند هشدار دهند به تمام آدمهایی که بر همسویان تکبر و فخر فروشی می ورزند که هان! ای خود خواهان و متکبران! پیشوا و امام شما شیطان است! به چه کسی افتخار می کنید؟ به شیطان؟! به دشمن خدا؟! به پستاز مستکبران؟! پس هشدارتان باد! دست از فخر فروشی بردارید که در همان راهی گام برداشته اید که شیطان، اولین دشمن خدا، گام برداشته است.

امام: بمعنای پیشوا است، خواه امام حق باشد یا امام باطل. اینکه در قرآن می خوانیم «فقاتلوا ائمة الكفر» با امامهای کفر کارزار کنید یعنی با پیشوایان کفر. پس شیطان هم همانگونه که حضرت امیر «ع» بیان می فرمایند امام مستکبران و فخر فروشان و کسانی است که خواهان برتری نژادی هستند.

سلف المستکبرین: سلف یعنی گذشته پس سلف المستکبرین یعنی پیشوا و پیشتاز تمام مستکبران و افرادی که می خواهند بزرگواری را برای خود طلب کنند و فخر فروشی نمایند. و پیشوای همه آنها که از همه شان جلوتر بوده و پیش تر خود خواهی کرده است، همان شیطان است.

«الذی وضع اساس العصية و نازع الله رداء الجبروت».

بقیه از چرا شیطان رانده شد؟

برای همیشه دوزخ ساخت و بواسطه بلند پروازش در دنیا او را از پیشگاه خود طرد کرد و در آخرت آتشی مشعل و برافروخته برایش آماده نمود که او را تا ابد در جهنم افکند.

تحقیر شیطان

ای مردمی که می خواهید حالت تکبر و خود خواهی داشته باشید! نمی بینید چگونه خداوند شیطان را کوچک و تحقیر کرد بواسطه آن روحیه تکبر و خود خواهی که در او بود و از بهشت بیرونش کرد و از رحمت خود

مدحوراً: یعنی دور شده از رحمت خویش. دجر بمعنیای طرد و دور ساختن است.
معبر: آتشی برافروخته و شعله زده.
ادامه دارد

بقیه از حقیقت رضای حق تعالی

خوسرویان آیینی خویشی او عشق ایشان، عکس مظلومی او بهر این فرموده است آن شبه او حیث و لبینم فشم وجهه

سبزه گران با خدا و رسول، مودت ورزند، و اگر چه پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا تبارشان باشند، آنانند که خدای متعال ایمان را در دلهایشان مکتوب و ثبت فرموده و با روحی از خویشی و فرشته وحی، تأییدشان نموده است و در جثاتی که پای آنها نهرهای آب روان است، داخلشان میفرماید که در آنها جاویدانند، خدایتعالی از آنان راضی و آنان از خدایتعالی راضی. آنان حزب الله اند، هان، آگاه باشید که فقط حزب الله رستگارانند.

رضای بنده پرتوی از رضای خداست

و رضای خدا از حضرت پروردگار نیز پرتوی از رضای آن حضرت است که در وجود وی منعکس گردیده همانگونه که قدرت و اراده عبد پرتوی از قدرت و اراده نامتناهی حق تعالی است که در جانش انعکاس یافته است. و کلمه جامع آنکه: هر انسانی مظهر و آینه نمودار برخی از اسماء و صفات الهی اند، بلکه هر موجود امکانی اگر نظر بدات وی شود، هیچ است و آنچه دارد، از خداوند بخشیده است که به حسب قابلیت و استعدادش عطا گردیده.

چنانکه ملاحظه میفرمائید، مرضی و راضی بودن عبد، مسوق است به هجرت فی سبیل الله و نصرت خدا و رسول که انصاف به اولیّت در این صفات کریمه مختص به آن برگزیدگانی است که اساس دیانت اسلام را بنیان نهادند و قواعد شریعت جاویدانی را بالا بردند و روایات آن را در جزیره العرب برافروشتند و در این راه پریشب و فراتز رنجها و شکنجه ها کشیدند و قربانها دادند و ترک دیار و اموال و آباء و ابناء و ازواج نمودند و هجرتهائی را متحمل شدند و مهاجران را در منازل و اموال خود انباز کردند و در این مسابقه ایشان توسن مردانگی و فتوت آنچنان گرم رانندند که برخی از طایفه انصار به برخی از مهاجران پیشنهاد دادند که از هجران من هر کدام را که پسندیدی بگوتا طلاقش گویم و همسر تو شود! و بدو مشرک راهبلاکت رساندند، و حاصل آنکه، کرامت اولیّت در مسابقه هجرت و نصرت از ویژگی آن زیدگان و برگزیدگان که اولیاء نعم ما هستند می باشند ولی اسباب مسابقه هجرت و نصرت به روی همه ما تا انقضای دنیا مفتوح است و جمله: «والذین اتبعوهم باحسان» اعلان همین غبطه عظمی است که هر کس پیروی نیکو از آن سروران و اولیاء الثمم در هجرت و نصرت خدا و رسول کند و یا سبزه گران یا شریعت و همین حنیف گرچه آباء و ابناء و هر خویشاوندی باشند مودت نورزد بی تردید قلم الهی، ایمان ثابت بردنش رقم می زند و فرشته وحی به تأییدش گماشت می شود، و خلعت مباحات آفرین «رضای» به قامت نفس مقلدش اش ملوک می گردد که رزمندگان عزیز ما در این جنگ، گوی سبقت را ربوندند و «رضای الله عنهم و رضوا عنه» و فی ذلك فیضاف المتفلسون.

باید دانست که خلعت مباحات آفرین «رضای» به قامت آن بنده ای رضای است که واجد این صفات قرآنی است: «والسابقون الأولون من المهاجرین والأنصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه وأعد لهم جثات تجری تحتها الأنهار خالدین فیها أبداً ذلك الفوز العظیم».
«سبقت گیرندگان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که از آنان پیروی نیکو کردند، خدایتعالی از آنان راضی و آنان از خدایتعالی راضی، و خدایتعالی برای آنان مهتا فرموده بوستانهایی در آتش هم رفته که زیر آنها جویبارها جاری و همیشه در آنها جاویدانند همین است آن رستگاری موعود و فوز عظیم»
و در سوره محادله میفرماید:

«لا تجد قوماً يؤمنون بالله والیوم الآخر یؤادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا آباءهم أو أبناءهم أو إخوانهم أو عشیرتهم، أولئك کتب فی قلوبهم الإیمان وابتداهم بروح منه ویدخلهم جثات تجری من تحتها الأنهار خالدین فیها رضی الله عنهم ورضوا عنه أولئك حزب الله ألا ان حزب الله هم المفلحون»
نمی یابی قومی را که به خدایتعالی و روز واپسین ایمان آورده اند، با

ادامه دارد

۱- فجر- قیة ۲۸. ۲- توبه- قیة ۷۷. ۳- توبه- قیة ۱۰۰. ۴- معادله- قیة ۲۲.

بقیه از یاران امامان

میدان آمد؛ پسرین از طایفه فریاد برآورد: ای اهل عراق! این امیر شما است که با ما بیعت کرده و امامتان (امام مجتبی «ع») نیز صلح نموده، پس چرا خودتان را به کشتن می دهید؟ در اینجا نیز قیسی کوشش فراوانی کرد که مسلحانان را به جنگ با دشمن وادارد ولی کار از کار گذشته بود و سپاهیان

اسلام متفرق شده بودند و امام «ع» ناچار به صلح شد.
وفات قیسی
و در کوتاه سخن، قیسی بن سعد، الگوئی بارز و نمونه ای راستین از زیباترین خوبی و خصال انسانی بود: او در شجاعت، شهامت، سخاوت، صداقت، نجابت، عدالت، شرافت، متانت، عفت، وقار، پایداری، پارسایی، وفاء به عهد، استقامت در دین،